

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ در امر ششم متعرض تعذر مثل شدند و مطالبی را فرمودند. ما دیروز مطالب ایشان را خیلی سریع خواندیم چون بنا نبود که وارد خصوصیات عبارت ایشان بشویم. یکی دو تا نکته به اصطلاح فقط در آن جهت ما متعرض شدیم در عبارت شیخ. و اما خود مطلب شیخ را و اقوال را، یک توضیح هم دادیم که کیفیت طرح اقوال، دیدیم در این شروح و حواشی که هست نسبتاً روشن تر مرحوم سید یزدی دارد، یعنی مرحوم یزدی این فصل ششم را، این مبحث ششم را که در تعذر مثل است خیلی تفکیک کرده است. آخه ما خیلی قائل به این هستیم که یکی از قدرت هایی که خداوند در انسان قرار داده و به قول آقایان ذاتی انسان است و بلکه ذات انسان است همین قدرت تفکیک است. این تفکیک مباحث از یکدیگر خیلی اثر واقعی دارد و این اصلاً ظاهر آیه مبارکه خلق الانسان، علّمه البیان. بیان خودش در لغت عرب یعنی جدایی، و جدا کردن و جداسازی و تفکیک، این اساساً ذات انسان است لذا فاء هم نیاورده، نگفته فعلمه البیان، به اندازه فاء هم فاصله نگذاشته.

پس بنابراین این تفکیکی که ایشان انجام دادند انصافاً قشنگ است، یعنی ایشان کل مطالب شیخ، چون دیروز عرض کردم انصافاً یکمی مطالب شیخ مشوه است یعنی مطلب، اختصاص به شیخ هم ندارد. خیلی از این کتب مطلب خوبی دارند اما گاهی اوقات عبارت روشن نیست، عبارت و تفکیک مطالب روشن نیست.

مرحوم سید یزدی قدس الله نفسه این مطلب را روشن کردند، در ضمن ده مسئله، ده تا عنوان، ده تا عنوان را ایشان مطرح کردند و طبق این ده عنوان هم اقوال را دارند و هم مطالبی را که شیخ در این جا فرموده است یکی یکی جدا کردند و یکی یکی روشن کردند و انصافاً هم کار خوبی است.

از این کتاب ایشان حاشیه مکاسب این چاپ جدید که شده جلد ۱ صفحه ۴۸۰ را، ایشان می فرمایند که امر اول

بیان میزان تعذر، که ایشان نوشته امر اول را بعد می گوئیم. امر دوم اگر تعذر پیدا کرد:

هل للمالك المطالبة حينئذ حتى ينتقل إلى القيمة

می گوید آقا گندم در بازار است ولی الان نیست، یک هفته دیگر می آورند، شما صبر بکنید، این می گوید نه، شما گندم من را تلف کردی الان می خواهم. بحث اولی که ایشان مطرح می کند، البته بحث دوم است که آیا مالک می تواند مطالبه بکند حينئذ یعنی حين التعذر، بگوید من گندم را می خواهم. می گوید یک هفته دیگر می آید، می گوید من صبر نمی کنم، من الان می خواهم.

سوال: می تواند الان مطالبه بکند؟ ایشان می گوید بله.

أو ليس له ذلك بل يتوقف أخذ القيمة على رضا الضامن و الحق أن له ذلك

راست است، این مطلبی که ایشان فرمودند این خودش یک مطلبی است که آیا مالک حق مطالبه دارد یا نه اگر ضامن راضی شد؟

فله إلزام الضامن بالقيمة

چون الان مثل موجود نیست

و ذلك لظهور الإجماع

اولا اجماع بر مسئله هست، ما عرض کردیم اجماعات در این جا در حقیقت از اجماع مصطلح که کاشف از قول امام باشد بیشتر است،

یعنی اصطلاحا این سیره عقلاست، احتیاجی به اجماع و کشف قول امام ندارد

و لعموم قاعدة السلطنة، قاعدة الناس مسلطون على اموالهم.

این عموم دارد و شامل این جا می شود و عرض کردیم قاعدة الناس مسلطون به عنوان روایت ثابت نیست. نوشته شده در بعضی از

کتاب علامه و نقول، یک علیه السلام یا صلی الله علیه را اضافه کردند، صا یا عین را اضافه کردند، الناس مسلطون على اموالهم، مثل

این که به بعضی از تابعین نسبت داده شده است. از اهل سنت، در مصادر ما هم نیامده و مصدر تاریخی ندارد، بنده هم همیشه عرض

کردم به ذهن من می آید چون ندیدم کسی نوشته باشد که این ها قوانینی بوده که یا از روم باستان یا از جاهای دیگر وارد دنیای اسلام

شده و عقلائی بوده بین علما قبول شده. دیگه نگوییم ابن نبوی منجبرٌ بالشهره، دیگه از این حرف ها نزنیم که بعد آقای خوئی بگوید انجبار را ما مثلاً قبول نداریم، این ضعیف است و ما انجبار را قبول نداریم. اصلاً به نظر ما روایت بودنش روشن نیست چون به هر حال اصطلاحی دارند این اتصال تمدن ها و تاثیر و تاثری که تمدن ها روی هم دارند این بعید نیست که، و عرض کردم روایاتی که ما به عنوان العقلاء داریم، اقرار العقلاء، روایاتی که با عنوان الناس فی سعة حتی ما لم يعلمون، الناس مسلطون علی اموالهم، این تعابیر از قوانین غیر باشد، یا امر عرفی باشد یا واقعا اینها ماده قانونی بوده در روم باستان مثل من حاز ملک، این تعابیر این طوری باشد. اقرار العقلاء علی انفسهم جائز و اما این که اینها را روایت قرار بدهیم و بحث انجبار باشد اصلاً جای بحث انجبار ندارد.

و دعوی أن المفروض أن ما علیه هو المثل

بعد جواب می دهد که ما بنا نداریم همه مطلب ایشان را بخوانیم.

این که ایشان آمده مطالب را دسته بندی کرده این خیلی قشنگ است، یکی یکی دسته بندی کرده است.

و بعد هم وارد این می شود. و وارد مبانی هم می شود که آقایان مراجعه بکنند که احتیاج ندارد.

الثالث، یک طرف قصه مالک بود و یک طرف دیگه ضامن است. این گندم شخصی را تلف کرده، الان هم گندم نیست، تا یک هفته

دیگه می آید. خب گفتیم مالک می تواند مطالبه بکند، بگوید من صبر نمی کنم و گندم می خواهم. خب وقتی هم نیست باید قیمت.

انتقال به قیمت می شود دیگه

حالا عکسش، ضامن می گوید الان گندم نیست، من بهت قیمت می دهم. مالک باید قیمت را قبول بکند یا نه؟

یکی از حضار: این که فرمودید صاد و عین، ایشان ایضاً روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الناس مسلطون علی اموالهم.

یعنی تصریح دارد

آیت الله مددی: یک جا تصریح دارد، یک جای تذکره.

یکی از حضار: خلاف

آیت الله مددی: خلاف شیخ طوسی را ندیدم اما در تذکره یک جا می گوید لقول النبی اما جای دیگه دارد لقوله. حالا صاد دارد و بعضی هایش عین دارد و نسبت شده به بعضی از تابعین اهل سنت. از پیغمبر چیزی نیست.

نکته دوم روشن شد، این نکته اول را باز شرح داده، چون نمی خواهیم تمام عبارت ایشان خوانده بشود. اصل مطلب ایشان درست است و حالا قاعده الناس نه اجماع می خواهد و نه الناس مسلطون می خواهد.

یکی از حضار: وقتی جازمانه نسبت می دهد

آیت الله مددی: نه اثر ندارد. شیخ طوسی هم دلیلی برایش نیست، مضافا به این که شیخ طوسی جایی که سند زیاد نقل می کند آنها هم توش ضعف هست دیگه.

ببینید یک بحثی است که این جازم و غیر جازم را می گویند، گفت کار پاکان را قیاس از خود مگیر، این مشکل کار این بود که در کتاب بخاری گاهی می گوید و روی عن النبی، حالا که سند می آورد در یک باب سند می آورد یا در اول یک باب می آورد روی عن النبی و بعد حدیث را با سند می آورد. در بعضی جاها می گوید و قد قال النبی. این بحث اصلش در کتب اهل سنت در بخاری آمده که اگر گفت روی عن النبی غیر از قال النبی است. اگر جزمی گفت این یعنی سندش صحیح است ولی اگر غیر جزمی گفت، روشن شد؟ این بحث در آن جا بوده.

آقایان ما مثل مرحوم آقا شیخ عبدالکریم به صدوق کشیدند که اگر صدوق هم جزمی گفت یعنی سندش صحیح است، جزمی نگفت سندش صحیح نیست. خب صدوق إلی ما شا الله احادیث ضعیفه آورده، آن جایی که سند دارد صحیح نیست چه برسد به آن جایی که سند ندارد. آن جایی که به عنوان سند است حدّثی فلان عن فلان، آن جا سندش روشن نیست. چه برسد به این جایی که بعنوان است. این جزمی و غیر جزمی برای کسی است که مبانی واضحی دارد، خوب دقت بکنید!

یکی از حضار: یعنی صدوق نسبت به آن چه که در مقدمه آورده عدول کرده؟

آیت الله مددی: نه عدول نکرده. چه جزمی باشد و چه غیر جزمی باشد از کتب مشهوره است. این بله درست است.

لذا ما گفتیم هر دو پیش ایشان حجت است، چه قال باشد و چه رُوی عن النبی باشد، چون در دیباجه گفته تماش از کتب مشهور است و حجةً بینی و بین الله. دیگه توش ندارد یک جا جزمی باشد یا غیر جزمی باشد. ما باشیم و طبق قاعده چه جزمی و چه غیر جزمی پیش ایشان حجت است،

یکی از حضار: مجلسی پدر گفته است که عدول کرده از آن چه که است، تعهدی را که در مقدمه است.

آیت الله مددی: خیلی محدود است، قبول کردیم، مثلاً گفته نوادر، نوادر را احتمالاً قبول. عرض کردیم دقت کنید چه عرض می کنم، مرحوم مجلسی پدر و دیگران هم گفتند. این نکته را من خدمتتان عرض بکنم: اگر صدوق قرینه ای نیاورد معنایش این است که قبول کرده. اصلاً یکی دو جا ایشان می گوید و هذه الروایة لا أفتی بها، نه این که ایشان برگشته. مرحوم آقای حائری قدس الله نفسه استاد ما، یک مدتی خدمتشان بودیم، آقای آقا شیخ مرتضی حائری، از قول پدرشان نقل می کردند از قول آقا شیخ عبدالکریم رحمه الله که این مطلبی که گفته احادیث صحیح است در هر بابی لا اقل یکی از آن احادیث صحیح است، این طوری. حالا نمی دانم هو اعلم بما قال، این مطلبی را که ایشان گفتند.

خب ما این ها را خیلی چیز نمی کنیم چون روی اسانید و تاریخ کار نکردند، بیشتر استظهارات شخصی و ذوق شخصی است. ما عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده، جمیع روایاتی که در کتاب صدوق آمده، چه روی باشد و چه رُوی باشد و چه رُوی عن النبی باشد و چه قال النبی باشد تمام آنها محل احتجاج ایشان است. محل حجت پیش ایشان است. قبول فرمودند. محل قبول ایشان است. بله ما احتمال دادیم بعضی ها چون شاید مشایخ قبول نکردند ایشان قبول کرده است. آن جا ها رُوی گفته، نکته اش این نباشد که الان به ذهن آقایان آمده است. این هم احتمالی است که بنده استظهارا خودم گفتم. نه از کسی دیدم که نوشته و نه از استاد یا اساتید این فن شنیدم که اگر رُوی بگوید اشاره به این است که شاید مشایخ قم خصوصاً در درجه اولی مرحوم ابن الولید قبول نکرده است لکن خود ایشان قبول کرده است اما فرق بین رُوی و رُوی نیست، خوب دقت بکنید!

پس آن چه که در کتاب صدوق آمده ایشان حجت است، به هر تعبیری باشد.

بله یک: چند تا روایت را تصریح می کند که لا اُفتی به، خب دیگه جای قبول به آن دیباجه نیست دیگه، حتی یکیش روایت کلینی است. جلد ۳ یا ۴ است، روی ابوجعفر محمد ابن یعقوب الکلینی، بعد می گوید و لا اُفتی بهذه الروایة، خود ایشان آورده و بعد می گوید لا اُفتی، چون صفار محمد ابن حسن از امام عسگری خلافتش را نقل کرده چون ایشان اخذ به احدث می کند یعنی سرّ این که روایت کلینی را هم قبول نکرده چون معارض با روایت صفار است. ایشان روایت صفار را آورده است. یکی دو جا هم مثلاً گفته هذه الروایة یرویهما السکونی و لا اُعتمد علیه. آن جایی که گفته لا اُعتمد واضح است دیگه، نمی شود به دیباجه مراجعه کرد. دو: در عده ای از ابواب که تمام می شود نوادر دارد مثلاً کتاب طلاق آخرش دارد نوادر الطلاق، بله در آن ها هم نمی شود مراجعه کرد.

یکی از حضار: بحث جلد میته ای که آن جا است

آیت الله مددی: حالا در آن جا ممکن است ایشان قائل باشد، ثانیاً ممکن است به هر حال ایشان بعضی جاها در کتاب فقیه شواهد هم روشن نیست، نه این که مجهول باشد. مثلاً عبارت هایی را آورده با این که شأن کتاب نیست مثلاً یک نوع استدلالی که بین اهل سنت است یا حدیثی که بین اهل سنت است.

ظاهراً در آن جا ها هم حدیث در مصادر ما نبوده، ایشان قبول داشته، اما به نحو جدلی روایت اهل سنت را آورده است مثلاً در باب میراث که اگر یکیشان مسلم بود.

یکی از حضار: کتاب فتوایی است چطور جدلی بیاورد؟

آیت الله مددی: دیگه این کار را کرده، این هست، شواهد دارد.

مثلاً ایشان الاسلام یعلو و لا یعلی علیه را آن جا آورده است. خب این نحوه استدلال با ذوق اهل سنت می خورد، حالا الاسلام یعو و لا یعلی علیه چه ربطی به این مسئله دارد که مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر از مسلمان ارث نمی برد، الاسلام یعلو و لا یعلی علیه چه ربطی به این مسئله فقهی دارد لکن فقهای اهل سنت عده ایشان در همان مسئله به این حدیث تمسک کردند. یا ایشان لا ضرر را آن

جا آورده، ایشان را دقت بکنید لا ضرر را در این مسئله آورده. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام آورده، لقول النبی و قد قال النبی لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. لقول النبی فکر می کنم، لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام.

حالا ایشان چطور معنا کرده است؟ می گوید اگر این کافر بود از کافر ارث نمی برد، لا یتوارث، حالا اگر مسلمان شد و باز هم ارث نبرد این معلوم می شود ضرر، فی را هم به خاطر علت گرفته است. به خاطر مسلمان شدن ضرر بهش وارد شده، یا اگر کافر باشد و هم کیش باشند ارث می برد مثلا از پدر کافرش اما اگر مسلمان شد بگوییم ارث نمی برد، اگر بگوییم ارث نمی برد این ضرر است، به خاطر این اسلام ضرر خورده. اصلا معنای لا ضرر این نیست، اصلا این معنایی که ایشان برای لا ضرر در آن جا می کنند، نه الاسلام یعلو و لا یعلی علیه مفادش این است، به درد نمی خورد.

من به ذهنم می آید این جا با شواهد قطعی خارجی این استدلال اهل سنت است که ایشان برداشته این جا آورده. البته یکی دو جای دیگه هم دارد. البته اختصاص به این ندارد. به استثنای این دو سه مورد که من عرض کردم ظاهرا کتاب کلا حجت است. می خواهد جازم باشد یا جازم نباشد.

ثالث هل للضامن أن يلزم المالك بأخذ القيمة بدلا عن المثل تحصيلاً لتفريغ ذمته أو لا

ضامن می گوید این گندم الان نیست، یک هفته دیگه، یک ماه دیگه می آید، من الان قیمتش را بهت می دهم. من دیگه حال ندارم صبر کنم تا وقتی که گندم بیاید. مالک هم می گوید من حال گرفتن پول و بعد بروم بخرم را ندارم. صبر می کنم، تا یک هفته دیگه صبر می کنم تا گندم بیاید و گندم بخر، به من گندم بده. دقت کردید؟ فرض مسئله این است، آیا مالک می تواند بگوید من صبر می کنم، تاخیر می اندازم.

یا نه اگر ضامن گفت من الان می دهم باید الان بگیرد، ایشان دقت کردید؟ این مسائل در کتاب همین مرحوم شیخ مکاسب آمده اما اجمالا، مرحوم سید اینها را باز کرده است. هل للضامن أن يلزم المالك بأخذ القيمة بدلا عن المثل تحصيلاً لتفريغ ذمته أو لا. بعضی از لغوین معتقدند که او غلط است، أم لا، او نمی شود.

یکی از حضار: قید فوریت را این جا دارد یا ندارد؟

آیت الله مددی: قید فوریت را دارد اما این به خاطر مالک است، وقتی مالک می گوید اشکال ندارد من صبر می کنم. من یک هفته دیگر، دو هفته دیگر صبر می کنم.

یکی از حضار: اگر مالک صبر نکرد؟

آیت الله مددی: هیچی، آن بحث دیگری است.

بل للمالک الصبر إلى أن يوجد المثل الظاهر أنه ليس له ذلك

این همینی است که من عرض کردم، عبارت شرائع را هم خواندیم، عبارت جواهر را هم. جواهر هم نوشته بود که می تواند صبر بکند. عبارت سنهوری را هم خواندیم که می تواند صبر بکند.

بل له الصبر بناء

آن وقت ریشه یک بحث را در این جا پیدا می کند، بنائاً که می گوید ریشه بحث.

ایشان می گوید ریشه این بحث در این است، خوب دقت بکنید از نظر حقوقی. اگر مثل متعذر شد اصلاً این شیء عوض می شود، شیء مثلی بود می شود قیمی. خوب دقت بکنید! گندم مثلی بود، گندم قیمی نیست. لکن حالا که این را تلف کرد الان مثل او پیدا نمی شود. ما بیاییم بگوییم اگر گندم مثلش پیدا نشد آن گندم که مثلی بود می شود قیمی. ماهیتش عوض می شود، دقت کردید؟ ما اگر آمدیم گفتیم اشیاء دو جورند یا قیمی یا مثلی هستند، اگر مثل متعذر شد ماهیت آن شیء عوض می شود یعنی ماهیت حقوقی و قانونی. تا حالا مثلی بود الان چون گندم پیدا نمی شود می شود قیمی. اگر این مطلب را گفتیم خب ضامن می تواند، می گوید این قیمتش را بگیر، روشن شد؟ مرحوم سید بحث را روی این می برد، ریشه بحث را به این جا می برد. آیا انقلابی اتفاق می افتد و عوض می شود؟ یک شیء مثلی می شود قیمی؟ یا نه اتفاقی نمی افتد، مثلی مثلی است. چون مثلش پیدا نمی شود قیمت را بدهد.

یکی از حضار: می شود گفت اگر انقلابی صورت بگیرد اگر بگوییم بعداً پیدا شد و هنوز ردی انجام نشده

آیت الله مددی: نه دیگه انقلاب شد تمام است.

لذا ایشان می گوید بنائاً علی التحقيق، خوب دقت بکنید چون ما مبنایمان این است. با تعذر مثلی قیمی نمی شود، مثلی مثلی است. چه متعذر باشد و چه نباشد، مثلی مثلی است لکن چون الان تعذر دارد و مالک هم حق دارد می تواند اگر مطالبه کرد قیمتش را بدهد اما این که ماهیتش عوض شد الان شد قیمی. می گوید من الان می دهم. این شده قیمی، این نیست. این هنوز مثلی است. لذا اگر صبر کرد تا وقتی که مثل بیاید اشکال ندارد.

بنائاً علی التحقيق من عدم الانقلاب إلى القيمة

به نظر من بهتر بود إلى قیمیة، یعنی مثلیه بود قیمیه بشود.

عدم الانقلاب إلى قیمیة بمجرد التعذر و كون الذمة مشغولة بالمثل لأن قیمیة لیست نفس ما علیه

این ما علیه را مثل علی الید گرفته، این قیمت لیست نفس ما علیه، آنی که علیه است عرض کردیم مثلش است، گندم را تلف کرده گندم را بدهد. لیس نفس ما علیه

فللمالك عدم تجاوزه عن الخصوصیة

مالک می تواند نه من گندم می خواهم. چون قیمت خصوصیت این فردی از بین برود، مالیتش را نگاه بکند.

كما فی سائر الموارد من القرض و البیع و نحوهما فإن تعذر الأداء لا يجوز إعطاء البدل نعم لو كان التعذر إلى الأبد

تعذر الى الأبد محل کلام نیست، اصطلاحاً می گویند لو تعذر یعنی محدود است، سه ماه، چهار ماه، یک هفته و این ها.

دیگه بقیه اش را نمی خوانم.

الرابع: البته این همان مطلبی است که در سوم بود

الرابع هل التعذر موجب للانقلاب بمعنى اشتغال الذمة حينه

حينه یعنی حين التعذر

اشتغال الذمه حینه بالقيمة و سقوط المثل عنها أو لا بل يبقى المثل إلى زمان المطالبة فينقلب حینه

در زمان مطالبه حساب می کنیم، در زمان مطالبه انقلاب به قیمت می شود أو إلى الأداء

فلا ينقلب أصلا و إنما يؤدي القيمة بدلا عنه نظير الوفاء بغير الجنس التحقيق هو الأخير

آیا موجب انقلاب می شود یا نه؟ نه نمی شود.

لعدم الدلیل على الانقلاب

مخصوصا روی مبنائی که ما عرض کردیم على اليد به نحو هر چهار تا را می گیرد.

بل أقول التحقيق أن الذمة مشغولة بنفس العين إلى حال الأداء

اصلا ببینید ایشان می گوید اصلا ذمه مشغول به خود عین است، تا زمان اداء، این اشاره به حدیث است. على اليد ما اخذت حتى تودی،

تا ادا نکرده روی دستش است هنوز، پس اساسا باید عین را بدهد نه مثل. اساسا عین است.

حالا آن عین تلف شد، اصل مطلب همان عین است. لذا ایشان می خواهد بگوید آن حین دفع را حساب می کنیم. بله اساسا عین است.

حالا عین هم تلف شد اساسا عین است، حالا گفت من صبر می کنم یا یک ماه گذشت یا کذا، آن حین دفعش را حساب می کنیم چون

الان عین موجود نیست، یا مثلش موجود است که مثلش را بدهد با همان توضیحی که هست. یا مثلش موجود نیست قیمتش را بدهد.

این مطلب ایشان زمینه‌ی آن حکم بعدی است که ان شا الله تعالی می آید.

إذ هو المستفاد من أدلة الضمان حسب ما أشرنا إليه سابقا و التّعذر لا ينافي ذلك لعدم إناطة الأحكام الوضعية بالقدرة

ولو قدرت ندارد، هنوز عین است.

و ذلك كما في ما لو كان عليه كلى من حنطة أو شعير أو نحوهما من غير جهة الضمان مثل البيع و الصلح و القرض و مال الإجارة و نحو

ذلك

مثلا پنجاه من گندم را فروخت پنجاه من گندم در ذمه او هست، این می ماند تا وقتی که پرداخت بکند.

و تعذر أدائه فإنه لا إشكال في أنه لا ينقلب إلى القيمة بذلك بل يبقى في ذمته غاية أنه لو طالبه وجب عليه الوفاء من غير الجنس فكذا

الحال في ما نحن فيه، ثم بناء على الانقلاب فالقول بأنه ينقلب حين المطالبة أوفق بالقاعدة لأنه زمان وجوب أداء القيمة فتدبر

چون یک بحث دیگه هم این است که کی انقلاب می شود؟ اگر بنا شد این مثلی قیمی بشود از کی این حال اتفاق افتاد. حالات متصور

هم یک: وقت تلف و دو: وقت تعذر مثل، چون گندم در بازار نیست، زمانی که گندم نیست.

سه: وقتی که می گوید گندم را به من بده، می گوید قیمت را بگیر، ایشان اگر انقلاب را قبول کردیم

فالقول بأنه ينقلب حين المطالبة

نه وقت تلف و نه وقت تعذر که گاهی هم بهش می گوئیم وقت اعواز، وقتی که او از بین رفته.

بعد باز بحث دیگری مطرح کرده.

یکی از حضار: معمولاً هم در همان اعواز انقلاب انجام می شود؟

آیت الله مددی: نه، ظاهراً اگر اعواز را انقلاب قبول کردیم به همان انقلاب در وقت ادا است.

الخامس بنائاً على الانقلاب هل هو مادامی

این مادامی دیگه اصطلاح من در آوردی است، در لغت عرب نداریم.

هل هو ما دامی بمعنى أنه لو وجد المثل بعد ذلك يجب أدائه أو مستقر

دقت کردید؟ یعنی اگر گفتیم این تبدیل به مثلی و به قیمی شد این دیگه قیمی است ولو مثلش هم پیدا بشود.

یا مستقر بمعنى أنه ينقلب إلى القيمة و لا يعود و لو وجد قبل أدائها وجهان

آیا این که تبدیل به قیمت می شود مادام مثل موجود نیست یا حتی اگر مثل هم موجود بود قیمت را بدهد.

وجهان أقواهما الثاني

فکر می کنم اقواهما الاول، مادامی باشد. اگر با عرفیت حساب بکنیم اقوايش اول است نه ثانی. اقوی این است که نه این دائمی است.

لأن المفروض سقوطه بالتعذر و اشتغال الذمة بالقيمة فلا دليل على العود إلّا أن يقال بأن وجوده قبل أداء القيمة يكشف عن عدم الانقلاب و هو كما ترى

نه كما ترى نیست، انصافا به ذهن انسان آنی که مطابق با شواهد عقلائی می آید این انقلاب را اگر قبول کردیم انقلاب مادامی است، مادام مثل موجود نیست، گندم موجود نیست قیمتش، حالا هنوز نداده. وقتی که این گندم تلف شد گندم در بازار نبود گفت این شد قیمی، خیلی خوب، برای من قیمتش را بده، دو سه روز طول کشید و یک دفعه گندم پیدا شد. همان قیمت را بدهد یا به گندم برمی گردد. ظاهرا به گندم بر می گردد. ایشان می گوید به قیمت. اگر انقلاب را قبول کردیم مستقری است، انقلاب می ماند. تبدیل به قیمت می شود. چون این ها دلیل لفظی ندارد که ما حالا به اطلاق تمسک بکنیم، به سیر عقلائی دارد. فکر می کنم همین طور که عده ایشان هم نوشتند و مرحوم آقا شیخ محمد حسین تصریح می کند در باب تقریمات و زمانات ما به سیر عقلائی مراجعه می کنیم مگر شارع تصرفی کرده باشد. سیر عقلائی مساعد با این است که مادامی باشد نه مستقر باشد و استقرار پیدا بکند. مادام مثل موجود نیست ینقلب الی القيمة، اگر قبل از ادا مثل پیدا شد همان مثل را باید بدهد. نوبت به قیمت نمی رسد.

السادس ی زمان اعتبار القيمة وجوه و احتمالات

البته ایشان از راه وجوه و احتمالات وارد شده اما مرحوم شیخ از راه مبانی وارد شد و به وجوه رسید. آن راه شیخ به نظر ما بهتر است.

أحدها أنّ المدار على القيمة يوم الدفع

که شیخ انصاری هم همین را قبول کرد و به اکثر هم همین را نسبت داد. مرحوم سید یزدی هم همین را قبول می کند و انصافا همین هم درست است.

البتة این و هو الموافق للتحقیق من كون المثل بل العين فی الذمة إلى ذلك الزمان

این هم حرف ایشان درست هم هست، مطلب درست است، حق هم با ایشان است.

الثاني كون المناط قيمة يوم المطالبة

من دیگه این ها را در مکاسب نخواندم و گفتیم آقایان به این جا مراجعه کنند، ایشان مرتب تر و قشنگ تر اقوال را آورده.

يوم المطالبة و هو مبني على القول بانقلاب المثل إليها حينه

قائل به انقلاب بشویم.

الثالث قيمة يوم التعذر بناء على انقلابه إليها في ذلك الوقت

در يوم تعذر

فإنه وقت تلف المثل

یعنی این جا دو تا تلفیق کرد، یک انقلاب را قبول بکنیم، یعنی انقلاب را قبول کردیم در وقت تعذر انقلاب به قیمت می کند، این یک.

دو: قبول بکنیم اگر شیئی تلف شد اعتبار به يوم التلف است، اصلاً این را ما کلاً، خواهد آمد که این را هم مرحوم شیخ بعد خواهد آورد.

نه در این جا مثل صحیح ابی ولاد و اینها. اعتبار به يوم التلف است، به يوم الدفع است، به يوم الحكم الحاكم باشد و إلى آخره.

یکی از حضار: وقت تلف چجوری تعذر مثل؟

آیت الله مددی: تلف در مانحن فيه، تعذر مثل تلف است.

بناء على انقلابه إليها في ذلك الوقت فإنه وقت تلف المثل

تعذر مثل تلف است، بنائاً به این که در باب ضمان اعتبار به يوم التلف است

الرابع قيمة يوم تلف العين

روزی که تلف عین باشد.

الخامس قيمة يوم القبض بنائاً على ...

و مبانی هم نوشته که آقایان مراجعه بکنند روشن است.

آن وقت از ششم ایشان شروع می کند اعلی القیم، از قول ششم، عرض کردم بحث اعلی القیم در کتب اهل سنت مطرح شده است. اصلش هم در بحث ضمان بوده و شافعی نوشته و بعد ها هم آنها گرفتند و مطرح شده اعلی القیم. در روایات ما نیامده، در فتاوا هم خیلی هست. السَّادِسُ عَلَى الْقِيمِ مِنْ يَوْمِ الْقَبْضِ إِلَى يَوْمِ الدَّفْعِ وَ هُوَ مَبْنَى عَلَى الْقَوْلِ بِبَقَاءِ الْعَيْنِ أَوْ الْمَثَلِ فِي الذِّمَّةِ إِلَى حَالِ الْأَدَاءِ مَعَ الْقَوْلِ بِاعْتِبَارِ أَعْلَى الْقِيمِ فِي بَابِ الضَّمَانِ

دیگه من فقط یکی را خواندم، بقیه را آقایان مراجعه بکنند.

السَّابِعُ الْأَعْلَى مِنْ يَوْمِ الْقَبْضِ إِلَى يَوْمِ الْمَطَالِبَةِ

الثَّامِنُ الْأَعْلَى مِنْهُ إِلَى يَوْمِ التَّعَذُّرِ

التَّاسِعُ الْأَعْلَى مِنْ يَوْمِ تَلَفِ الْعَيْنِ إِلَى يَوْمِ الدَّفْعِ

الْعَاشِرُ الْأَعْلَى مِنْ يَوْمِ تَلَفِ الْعَيْنِ إِلَى يَوْمِ الدَّفْعِ

که این ها را مرحوم شیخ عده ایش را، همه را به این تفصیل نیآورده است.

الْحَادِي عَشَرَ الْأَعْلَى مِنْهُ إِلَى يَوْمِ الْمَطَالِبَةِ

الثَّانِي عَشَرَ الْأَعْلَى مِنْهُ إِلَى يَوْمِ التَّعَذُّرِ

الثَّالِثُ عَشَرَ الْأَعْلَى مِنْ يَوْمِ التَّعَذُّرِ

الرَّابِعُ عَشَرَ هُمِ الْأَعْلَى، خَامِسُ عَشَرَ هُمِ الْأَعْلَى

پس مجموعاً پنج تا قول معین کرده، شش تا ۱۵ که ۹ تا قول باشد در این ها همه روی اعلی رفته است و عرض کردیم این اعلی را اگر ما در غصب هم قبول بکنیم در مقبوض به عقد فاسد مشکل است.

تا وجه سیزدهم، در سیزدهم که می رسد می گوید و لا وجه له، چهاردهم هم می گوید لا وجه له، پانزدهم هم می گوید و لا وجه له.

یعنی بعبارة اخرى احتمال هست اما دلیل ندارد، نکته ندارد. در حد احتمال قبول می کند اما نکته ای برایش ذکر نمی کند

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

چهارشنبه - ۲۰۲۲/۱۲/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۹/۱۶

موضوع: خارج فقه - بیع

جلسه: ۴۱۴۰

صفحه ۱۵

این هم خلاصه بحثی که ایشان فرمودند. چند تا بحث دیگه هم دارند ان شا الله فردا تمامش می کنیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين